

Irene L. Gendzier. *Managing Political Change: Social Scientists and the Third World*. Boulder and London: Westview Press, 1985.

# سیاست جهان سوم شناسی



دکتر فرهنگ رجایی

روان شاد دکتر حمید عنایت در آغاز یکی از سخنرانیهایش به عنوان «سیاست ایران شناسی» که بعداً به صورت فصلی از یکی از کتابهایش چاپ شد می گوید: «ایران شناسی چه در مرحله تکوینی خود که در انحصار شرق شناسی اروپایی بود و چه امروز که دانشمندان ایرانی با شوق و همتی تازه در خط آن افتاده اند، با صور گوناگون و آگاهانه یا ناآگاهانه، با سیاست ارتباط داشته است»<sup>۱</sup>. عنایت در ادامه سخنانش چگونگی آمیختگی ایران شناسی با سیاست را به تفصیل بررسی می کند. مسئله ای که دکتر عنایت مطرح ساخت به ایران شناسی منحصر نمی شود در غرب نیز دانشمندانی که اکثراً تبار غیر غربی دارند به بحث درباره رابطه علم و سیاست پرداخته اند. مثلاً صرف نظر از دکتر عنایت که بعداً سخنرانی خود را به مقاله ای انگلیسی تبدیل کرد<sup>۲</sup> آلبرت حورانی (Albert Hourani) در دهه ۱۹۷۰-۱۹۸۰ مقالاتی در این باره نوشت که مجموعاً در سال ۱۹۸۰ تحت عنوان *ازویا خاورمیانه* به صورت کتابی چاپ شد<sup>۳</sup>. اما مهمتر از آنها کتاب ادوارد سعید، استاد ادبیات تطبیقی دانشگاه کلمبیاست که تحت عنوان *شرق شناسی* منتشر شده است<sup>۴</sup>. این کتاب مهم بحث انگیز مطالعات دانشمندان غربی را درباره شرق، بویژه شرق اسلامی، مورد بررسی باریک بینانه قرار داده است. این کتاب صرف نظر از تصویر واضحی که از رابطه سیاستهای استعماری و شرق شناسی ارائه می دهد، به طور متقن نشان می دهد که چطور تصویر ویژه ای که این دانشمندان از شرق ارائه کرده اند به منبع فکری نسلهای بعدی درباره مشرق زمین تبدیل شده است. افزون بر آن، مصیبت بارتر آن است که این تصویر ویژه تا بدانجا عالمگیر شده است که شرقیان نیز خود را با این برداشت ناصواب و چه بسا مغرضانه مطالعه و ارزیابی می کنند.

اخیراً کتاب جدیدی با عنوان *کنترل و اداره تحولات سیاسی و عنوان توصیفی عالمان علوم اجتماعی و جهان سوم* منتشر شده است که می توان آن را ادامه دهنده راه ذکر شده در بالا دانست هدف نویسنده بررسی رابطه سیاست با «نظریات تجددخواهی توسعه» (Modernization and Development Theories) است بویژه که اولاً «مفهوم توسعه به مثابه ابزاری که از آن طریق تحولات اجتماعی و اقتصادی در جهان سوم توصیف شود، ا

زمانی مطرح شده است که تدبیراندیشان سیاسی (policymakers) آمریکا موقعیت سوق الجیشی آن کشور را در کشورهای غیرصنعتی و غیرغربی (در امریکای لاتین، حوزه دریای مدیترانه، قاره آفریقا، خاورمیانه و خاور دور) مورد ارزیابی مجدد قرار دادند» (ص ۲۲). ثانیاً، «نظریات تجددخواهی و توسعه» از بعد از جنگ جهانی دوم اسوه، مدرج، و بینش علمی برای مطالعه و بررسی طبیعت، خصایص و مسائل کشورهای غیرغربی شده است.

نویسنده کتاب، آیرین گندزیر (Irene Gendzier)، اصلاً فرانسوی تبار و شهروند امریکاست. درجه دکتری خود را پیش از بیست سال پیش در رشته تاریخ معاصر خاورمیانه از دانشگاه کلمبیا اخذ کرده است و در حال حاضر استاد تاریخ و علوم سیاسی در دانشگاه بوستون است. تحقیقات نویسنده کتاب درباره تأثیر «نظریات تجددخواهی و توسعه» بر مطالعات خاورمیانه، او را به این نتیجه می‌رساند که با وجود انتقادات شدیدی که در چندین سال گذشته بر این نظریات وارد آمده است، «نظریات تجددخواهی و توسعه» هنوز بازار بسیار گرمی دارد. این نتیجه‌گیری مقدماتی جهت جستار او را به سوی مطالعه‌ای جامع در ریشه‌های سیاسی، تاریخی و فکری پیدایش «نظریات تجددخواهی و توسعه» تغییر داده است.

مطالعات جامع گندزیر نشان می‌دهد که سیاست داخلی و خارجی روزه بویژه در آمریکا، موجبات رشد رشته «سیاست تطبیقی» (Comparative Politics) و بینش مطالعاتی ارائه شده در «نظریات تجددخواهی و توسعه» را فراهم آورده است. نتیجه تأسف بار این واقعیت آن است که ادبیات مهمی که از مطالعه جهان سوم فراهم آمده است به ندرت منعکس کننده حقایق و عینیات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی کشورهای جهان سوم است. نتیجه اینکه، به قول نویسنده کتاب، «کسانیکه برای فهم جوامع جهان سوم به اسوه‌های ارائه شده در مطالعات توسعه‌شناسی تکیه می‌کنند، به جای درک جهان سوم، در واقع بعدی از تفکر سیاسی جوامع خویش را باز می‌یابند» (ص ۱۹۷).

به زعم او، چنین وضع غمباری درباره جهان سوم‌شناسی گریز ناپذیر است زیرا محققان و دانشمندان غربی دست‌اندرکار این رشته مطالعاتی خشت اول را کج نهاده‌اند. تحولات سیاسی جهان بعد از جنگ‌های جهانی اول و دوم، مشوق این گونه مطالعات گردید و نه انگیزه علمی درک حقایق مربوط به شرایط زندگی در جوامع غیرغربی. به زبان دقیقتر «ظهور فاشیسم، نازیسم، استالین‌گرایی، پاسخ به چالش بحرانهای اقتصادی، وحشت از مکارته‌گرایی و جنگ سرد عواملی بود که بر مباحثات توسعه‌شناسی در میان محققان و دانشگاهیان تأثیر گذاشت» (ص

(۵).

اما عامل مؤثرتر تغییراتی بود که در خود جهان سوم رخ داد. مهمترین آنها جنبش بیدارگری در میان مردم این کشورها بود با هدف رهایی از استعمار خارجی و استبداد، استعباد و استحمار داخلی. غریبان این کوشش صادقانه آنها را نه تنها درست تعبیر نکردند، بلکه تقاضای بحق آنان را برای مشارکت در سرنوشت ملی و بین‌المللی خویش عامل برهم‌زننده نظم، مشوق تندروری سیاسی و دشمن اعتدال‌گرایی تلقی کردند. این سوءتعبیر تا بدانجا پیش رفت که بی‌طرفی سیاسی در درازای جنگ سرد که به شکل جنبش غیرمتعهدها بروز کرد گناهی نابخشودنی بود زیرا به زبان جان فاستردالس (John Foster Dulles)، وزیر خارجه وقت آمریکا، چطور می‌توان در جنگ بین عامل نیکی و نماینده پلیدی، به ترتیب امریکا و روسیه، بی‌طرفی اتخاذ کرد. خلاصه اینکه طرفداران وضع موجود و محافظان نظام سیاسی بین‌المللی وقت به مبارزه در دو جبهه پرداختند. از یک طرف می‌بایست با ایدئولوژی‌های مخالف و غرب‌ستیز، که با نظام بین‌المللی غرب مرکز حاکم دشمنی می‌کردند، مقابله کنند یا لاقلاً آنها را در حال اعتدال نگاه دارند و از طرف دیگر به وجهی با بیدارگری در جهان سوم کنار بیایند. پاسخ آنها به چالش ایدئولوژی‌های مخالف، بویژه بلوک شرق، «سیاست محدود کردن» (Containment Policy) بود که غرض از آن مقابله شدید با هرگونه رشد و گسترش نظامهای سیاسی متمایل به مارکسیسم بود، و پاسخ به چالش بیدارگری مردم سیاست «تغییر کنترل شده و منظم» در جهان سوم. اما برعکس پاسخ اول که آوازه آن در همه‌جا پیچید، پاسخ به چالش دوم بی‌سروصدا توسط دانشگاهیان شکل گرفت. این طور فرض شد که چون از تغییر و تحول‌گریزی نیست می‌بایست تا آنجا که ممکن است آن را کنترل و اداره کرد. جان کلام در همین نکته بود. پاسخهای ارائه شده به چالش بیدارگری در برداشتهای دانشگاهیان همه بر این بینش ویژه تأکید فراوان داشت (ص ۱۰۴).

نکته مهمی که نباید از نظر دور داشت این بود که صرفاً خطر سیاسی ایدئولوژی‌های غرب‌ستیز مشوق رشد برای «نظریات تجددطلبی و توسعه» نبود، بلکه منافع اقتصادی غرب نیز نقش مهمی بازی کرد. به قول نویسنده کتاب: «هدف اصلی برنامه عالمگیر توسعه که در دوره ریاست جمهوری آیزنهاور آغاز شد با توجه کامل به سیاست اقتصادی خارجی امریکا طرح‌ریزی شده بود» (ص ۲۷). رشد اقتصادی در غرب ایجاب می‌کرد که اولاً نظم نسبی در جهان سوم حاکم باشد و ثانیاً مصرف‌گرایی و تولید روزافزون مواد خام در کشورهای جهان سوم گسترش یابد. به عبارت کلی‌تر، منافع سیاسی و اقتصادی دست به دست هم دادند و

۲۱ دسامبر ۱۹۵۳ نقل شده است: «کمکهای نظامی امریکا به ایران صرفاً از نظر نظامی مهم نیست. در درازمدت مهمترین عاملی که می تواند موضع غرب دوستی ایران را حفظ کند و تداوم بخشد شاه است. از طرفی تنها منبع حقیقی قدرت او ارتش است. کمکهای نظامی امریکا وسیله ای است که روحیه ارتش را تقویت کرده و وفاداری آن را نسبت به شاه استوار می سازد. این روش در عمل بیمه ای است برای تحکیم نظام سیاسی حاکم و تداوم غرب دوستی فعلی در ایران» (ص ۶۹).

بخشهای جالبتر کتاب قسمتهایی است که نویسنده داستان فعالیتهای «کنگره آزادیهای فرهنگی» (Congress for Cultural Freedom) را به تفصیل بیان می دارد. کنگره آزادیهای فرهنگی جانشین سازمانی است به نام «انجمن آمریکاییان طرفدار آزادی فکر» (Association of Americans for Intellectual Freedom). این انجمن بعد از جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۹ برای بی اعتبار کردن تمایلات سیاسی چپ گرایانه در میان روشنفکران به وجود آمده بود. بعدها در دهه ۱۹۵۰-۱۹۶۰ جلسات و کنفرانسهای کنگره به سکویی برای عالمان علوم سیاسی درگیر در تحولات سیاسی جهان سوم مبدل شد. در این جلسات که در سراسر دنیا تشکیل می شد نه تنها خط مشی سیاسی غرب نسبت به جهان سوم تبیین و اغلب تعیین می شد، بلکه کوشش می شد تا با تشویق عالمان علوم اجتماعی کشورهای جهان سوم به شرکت در این کنفرانسها، بینش علمی و مطالعاتی خاصی به آنها القاء شود. صرف نظر از محتوای مغرضانه گفتارها و نوشتارها، لحن ارائه و زبان برخی از سخنرانان آمرانه و تحمیلی بود. مثلاً وقتی ادوارد شیلز (Edward A. Shils) یکی از تعزیه گردانان کنفرانس سال ۱۹۵۹- که در شهر ایبادان (Ibadan)، واقع در جنوب غربی نیجریه، برگزار شد- از ضرورت ایجاد يك طبقه تحصیل کرده در افریقا صحبت می کرد، لحن و محتوای کلامش به صورتی بود که انگار در افریقا يك مشیت وحشی بی شعور زندگی می کنند. البته دانشمندان افریقایی حاضر در جلسه هم به لحن و هم به محتوای سخنانش معترض شدند، اما اعتراض ایشان به گوش کسی کارگر نیفتاد.

هرچه تعداد کشورهای مستقل در جهان سوم بیشتر شد، اشکالات نخبه شناسی و ضعف علمی آن روشنتر گردید. جهان سوم شناسان به مطالعه فرهنگها و به قول خودشان به «فرهنگ سیاسی» (Political Culture) رو آوردند. اما فرهنگ شناسی و مطالعه فرهنگ سیاسی نه تنها راه به جایی نبرد، بلکه متأسفانه مقوله نژادپرستانه و جبری گرایانه ای چون «خصیصه یا شخصیت ملی» (national character) را که مفهومی است بی محتوا به ادبیات جهان سوم شناسی وارد نمود. گذر از این طور جمع بندی و

موجب شدند که بنیان بنای جهان سوم شناسی سنت گذاشته شود. به زعم نویسنده کتاب، برای بنیان، دانشمندان، محققان و متخصصان رشته سیاست تطبیقی تعبیر و بینش جدیدی از سیاست به وجود آوردند تا منافع سیاسی و اقتصادی غرب را در جهان سوم تأمین کند. این تعبیر دویی آمد مهم به دنبال داشت: اول اینکه چون این فرض قبول شده بود که تغییر باید «کنترل شده» باشد، به زعم آنها هیچ گروهی بهتر از ارتش توانمندی نداشت که نقش عاملان تجدد را ایفا کند. نتیجه اینکه کتابها و مقالات سیاسی فراوانی به مطالعه ارتش و بویژه «ارتش به عنوان بازوی تجددخواهی» اختصاص داده شد. این طرز تفکر دخالت در زندگی سیاسی و نظامی کشورهای جهان سوم را، بویژه برای در قدرت نگاه داشتن نظامیان تجددگرا مشروع می دانست، زیرا به زعم نویسنده کتاب، این طور گمان می رفت که «دخالت نظامی بر اغتشاش و هرج و مرج ترجیح دارد» (ص ۳۹). پی آمد دوم که به اولی ربط مستقیم داشت این تصور بود که صرف نظر از ارتش تنها طبقه تحصیل کرده می تواند عامل تغییر و تحول سیاسی باشد و لذا رشته ای از علم سیاست تطبیقی به مطالعه نخبگان سیاسی (political elites) اختصاص داده شد. البته غرض از نخبگان سیاسی و تبعات نخبه شناسی (elite studies) مطالعه تحصیل کردگان دانشگاهی بود، بویژه آن تحصیل کردگانی که به نظام و ارزشهای غربی وفادار بودند. در این مطالعات دخالتهای نظامی و سیاسی یا انکار می شد یا کمکهای نظامی هیچگاه دخالت تلقی نمی گردید. مثلاً نویسنده کتاب از یکی از دانشمندان و بنیان گذاران برجسته رشته سیاست تطبیقی، ساموئل هانتینگتون (Samuel P. Huntington)، نقل می کند که «سند متقنی که نشان دهد بین کمکهای نظامی امریکا و دخالت آن کشور در سیاست داخلی کشورهای جهان سوم رابطه مستقیمی وجود دارد، در دست نیست» (ص ۸۵). بهترین مثالی که هر دو بعد ارتش و نخبه شناسی را در بر دارد تجزیه و تحلیل یا در واقع توجیهی است که یکی از محققان از کمکهای نظامی امریکا به ایران، درست چند ماه بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ارائه کرده است. مطلب زیر از سندی به عنوان «گزارش به شورای امنیت توسط شورای ملی بر نامه ریزی سیاست امریکا نسبت به ایران» به شماره ۱۷۵ مورخ

نتیجه‌گیری می‌کند که «رهیافتهای نظری» (theoretical approaches) که برای مطالعه جهان سوم به کار گرفته می‌شود اکثراً بر بینش و برداشت خاصی از سیاست بنا شده است که برای جهان سوم تأثیرات مصیبت‌باری به همراه دارد. همان‌طور که ذکر شد، پایه این گونه نظریات بر جزرومد سیاست داخلی و خارجی امریکا بنا شده و از این‌رو برای فهم مسائل جهان سوم نامربوط و بی‌فایده است، و سیاستهایی هم که بر اساس آنها نسبت به جهان سوم اتخاذ می‌گردد نامتناسب و به دور از حقایق است.

مثال بسیار زنده‌ای که در این کتاب آمده است «رهیافتهای نظری» حاکم بر مطالعات خاورمیانه در چند سال اخیر است. در حالیکه تا قبل از انقلاب اسلامی در ایران «رهیافتهای نظری» مطالعه خاورمیانه یا بر «نظریات تجددخواهی و توسعه» متکی بود یا بر مسئله مشروعیت حکومت و اینکه چه عواملی موجب می‌شود که حکومت‌های خاورمیانه تداوم خود را حفظ کنند، در چند سال اخیر اسلام و ابعاد مختلف آن تنها «رهیافت نظری» مطالعه خاورمیانه را تشکیل داده است. از آنجا که سیاست روز مقابله اسلام را بزرگترین خطر می‌داند، مطالعات آن منطقه به جای توجه به دخالت قدرتهای خارجی و به نقش اقتصادهای وابسته و امثال آن، صرفاً مغرضانه به اسلام پيله کرده‌اند.

بجاست که به نکته دیگری درباره کتاب گندزیر، یعنی کتابشناسی بسیار مفصل آن نیز اشاره‌ای شود. کتابشناسی ۲۸ صفحه‌ای آن تمام منابع، چه اسناد دولتی، چه مقالات، چه کتابها و چه سخنرانیهای مربوط به موضوع را با مشخصات کامل معرفی کرده است. از نظر کلی کتاب گندزیر هم برای خواننده غیرمتخصص و علاقه‌مند به مسائل سیاست بین‌الملل مفید است و هم برای دانشجویان و محققان سیاست، اقتصاد، حکومت و مسائل کشورهای جهان سوم. ایرادی که به کتاب وارد است این است که در بسیاری از موارد اطناب دارد. افزون بر آن، بهره‌های کتاب به نظر مقالاتی مستقل می‌آید که در يك مجموعه گرد آمده است و لذا رسایی و یکپارچگی يك کتاب منسجم را ندارد. حرف آخر این است که کتاب به آن سر دیگر قضیه یعنی جهان سوم و عالمان جهان سوم توجه زیادی ندارد. به عبارت دیگر، به این سؤال که آیا عالمان جهان سوم و مردمان آن در تداوم این سوءتفاهم یا بدفهمی مغرضانه شریکند یا نه توجه نشده است.

این کمبود در کتاب موجب می‌شود و بهانه‌ای به دست می‌دهد تا نگارنده این سطور به دو مسئله مهم بپردازد: مسئله اول به بحث کلی درباره رابطه علم و سیاست مربوط می‌شود. درست است که می‌توان از تصویری که کتاب از رابطه بین سیاست روز با علوم اجتماعی ارائه می‌کند چنین نتیجه گرفت که چنین رابطه‌ای استقلال و حقیقت‌جویی را از علم می‌رباید، اما از طرفی نباید

تصور کرد که تنها آن علمی فضیلت دارد که انتزاعی، نظری و دانشگاهی باشد. در واقع یکی از دلایل پیشرفت روزافزون علم در غرب این است که دانشگاه برج عاج نبوده است و دانشگاهیان زندگی علمیشان را از زندگی عملیشان جدا ندانسته‌اند. نکته دوم که بسیار مهمتر و اساسی‌تر است این است که ایران‌شناسی، جهان سوم‌شناسی یا هر «شناسی» دیگر، در علوم اجتماعی دارای دو وجه است. یکی شناسنده (عالیم) و دیگری شناخته شده (معلوم). موضوع مورد بحث در اینجا جهان سوم است و لذا عادلانه نیست اگر تنها به يك وجه یعنی جهان سوم‌شناسان، که اکثراً هم از کشورهای غربی هستند، پرداخت بدون اینکه به مسؤولیت جهان سومیان توجهی فعالانه کرد. سخن ادوارد سعید را که در ابتدای این مقاله آورده شد به یاد آوریم که گفت شرق‌شناسی تا آنجا عالمگیر شده است که شرقیان نیز خود را در آینه‌ای که غرب ساخته است می‌بینند. در واقع ریشه مسئله اینجا است: شرق‌شناسان آزاد و مختارند هر طور که مایلند شرق را بررسی و تفسیر کنند. تنها خوشبینی افراطی موجب می‌شود که از شرق‌شناسان انتظار داشته باشیم که جز «از ظن خود» شرق را ببینند و برانداز کنند. مصیبت زمانی آغاز می‌شود که شرق نوشته‌های آنها را به مثابه حقیقت یا ولع بسیار ببینند. مثال روشنی که در مقابل داریم کتابهایی است که در سالهای پس از انقلاب درباره ایران در غرب منتشر شده است. عدم تألیف چنین کتابهایی در خود ایران انسان را به این نتیجه می‌رساند که «شوق و همتی تازه» که عنایت از آن سخن می‌گفت یا از ایران رخت بر بسته است یا مرحوم عنایت خوشبینی به خرج داده بوده است. به زبان دیگر، در حالیکه يك بررسی محققانه و متقن از وقایع چندین سال گذشته در ایران نشده است، ترجمه و انتشار کتابهایی که دیگران نوشته‌اند به شدت روبه‌فزونی است. در این میان تأسف آورتر ترجمه کتابهایی است که توسط سیاستمداران غربی درباره ایران نوشته شده است. اشتباه نشود، ترجمه خاطرات سیاسی سیاستمداران از منابع مفید و چه بسا مهم برای فهم پیچیدگیهای مسائل سیاسی است؛ اما نکته مهم اینجا است که در ترجمه و ارائه آثار آنها باید وسواس فراوان به خرج داد و اولویت را در نظر گرفت. از مهمترین خصوصیات خاطرات سیاسی این

حالی که بقیه کتاب او که به تاریخ اسلام اختصاص دارد هنوز ترجمه نگردیده است. آیا شرقیان نیز نمی باید با چنین بینشی به آثار غربیان نگاه کنند و پس از ارزیابی باریک بینانه به ترجمه آنها دست بزنند؟

- (۱) حمید عنایت. شش گفتار درباره دین و جامعه. (تهران، انتشارات موج ۱۳۵۲)، ص ۴۱.
- (2) Hamid Enayat. «Politics of Iranology», *Iranian Studies*. Vol.6, (1973): 2-20.
- (3) Albert Hourani. *Europe and the Middle East*. (London: MacMillan Co., 1980.)
- (4) Edward Said. *Orientalism*. (New York: Vantage Books, 1979).

بخشی از این کتاب مهم با عنوان شرقشناسی به فارسی منتشر شده است (تهران، ۱۳۶۱)

(۵) برای بررسی عالمانه و منتقدانه‌ای از «نظریات تجددخواهی و توسعه» نسبت به ایران، نگاه کنید به فصل اول از کتاب شریل بینارد، استاد علوم سیاسی دانشگاه وین، (و زلمی خلیل زاد، استادیار علوم سیاسی دانشگاه کلمبیا با کتابشناسی زیر Cheryl Benard and Zalmy Khalilzad. *The Government of God; Iran's Islamic Republic*. (New York: Columbia University Press, 1984).

(۶) غرض از مکارته گرای روشی است که سناتور امریکایی ژوزف ریچونو مکارته (Joseph Raymond McCarthy) در سالهای ۱۹۵۰-۱۹۵۴ به کار گرفته تا به نظر خودش دشمنان داخلی نظام ارزشی و سیاسی امریکا را به دام اندازد. عد زیادی از شهروندان امریکایی، که در میان آنها شخصیت‌های علمی نیز بودند، به جر مکنیست بودن یا ارتباط داشتن با کمونیسم گرفتار و خانه خراب شدند. بعد از انتخابات نوامبر ۱۹۵۴ که جمهوری خواهان اکثریت سنا را از دست دادند مکارته از ریاست کمیته عملکرد دولت (Government Operation Committee) برکنار شد. چند ماه بعد، مجلس سنا با ۶۷ رأی موافق و ۲۲ رأی مخالف مکارته را با رفتار خلاف سنت پارلمانی محکوم و عملاً از صحنه سیاست بیرون کرد.

(۷) عنوان انگلیسی این گزارش به شرح زیر است:

A Report to the National Security Council by the National Security Council Planning Board on the United States Policy Toward Iran (NSC 175, Issued on December 21, 1953).

(۸) حمید عنایت، «روش علمی و شناخت حقیقت» آینده، جلد هشتم، شماره ۶ (شهریور ۱۳۶۱)، ص ۳۰۳-۳۰۵.

(۹) تعداد دانشمندان علوم اجتماعی در کشورهای پیشرفته غربی با تعداد آنها در کشورهای جهان سوم قابل قیاس نیست. مثلاً دانشنامه انجمنها (The Encyclopedia of Associations) دو جلد از یک دوره چهار جلدی خود را به ردیف کردن اسامی انجمنهای متعدد امریکا، بالغ بر ۱۹۱۲۱ عنوان، اختصاص داده است. و انواع مختلف انجمنها، مانند تجاری، کشاورزی، حقوقی، دولتی، مدیریت، نظامی، علمی، مهندسی، صنعتی، علوم تربیتی، فرهنگی، خدمات اجتماعی، پزشکی، مسائل سیاسی روز، ملی و مذهبی را ذکر کرده است. انجمن علوم سیاسی امریکا (American Political Science Association) که در سال ۱۹۰۳ تأسیس شده است در حال حاضر بیش از ۱۲۰۰۰ نفر عضو دارد و در جلسات سالانه آن به مسائل مختلف سیاسی و علم سیاست پرداخته می شود. در هشتاد و یکمین نشست آن که در ماه اوت ۱۹۸۵ برگزار شد بیش از ۲۵۰ میز گرد در زمینه‌های مختلف تشکیل شد. این انجمن چند مجله منتشر می کند که مهمترین آن فصلنامه مروری بر علوم سیاسی امریکا (American Political Science Review) است که از سال ۱۹۰۶ مرتباً منتشر شده است.

است که اولاً نویسنده آنها محقق نیست و هدفش از نوشتن شناخت حقیقت نبوده است، البته به قول يك دانشمند ایرانی «هر ذهنی ناگزیر دچار تعصبهایی است که از دل بستگی انسان به عقیده و مرام یا انسان دیگر برمی خیزد و به حال علم سخت زیان دارد»، اما به هر حال شخصی که تحقیق علمی را پیش گرفته است چون آگاهانه قدم برمی دارد نتیجه کارش از تعصبهای غیر علمی دورتر است. از طرفی این حقیقت که خاطرات سیاسی سیاستمداران اغلب برای توجیه شکستها یا بزرگ جلوه دادن موفقیت‌هایشان نوشته شده مسلماً آثارشان فاقد وسواس علمی لازمه است. سؤال اساسی این است که در شرایطی که بسیاری از کتابهای کلاسیک و علمی، چه در فرهنگ اسلامی و چه در فرهنگهای غیر اسلامی، مثل رساله‌های اخوان الصفا، آثار کنفوسیوس و منسی یوس، اوپانیشادها، یا آثار دانشمندانی مثل هابز، ماکس وبر و امیل دورکهایم، که فهم آنها برای درک فرهنگ سیاسی غالب در غرب ضروری است، هنوز به فارسی برگردانده نشده، ترجمه خاطرات سیاسی کارتر و داروودسته‌اش از چه اولویتی برخوردار است؟ اگر کشور ما نیز، چون غرب، عالمان علوم اجتماعی فراوان داشت که این گونه آثار را به سرعت مورد بررسی نقادانه قرار دهند، شاید مسئله اولویت عاجل نمی بود، اما حال که درگیر مشکل کمبود کنفرانسها، انجمنها و بنیادهای علمی هستیم عاقلانه تر نیست که در انتخاب کتاب برای ترجمه دقت بیشتری کنیم و با الگو قرار دادن مطالعات دانشمندانی چون گندزیر بکوشیم تا ابتدا جغرافیای مکانی، زمانی، سیاسی و تاریخی هر نوشته را دریافته سپس به ترجمه آن اهتمام ورزیم؟ آیا بهتر نیست کاری را دنبال کنیم که غرب با فرهنگ اسلامی کرد و موفقیت نصیب خود نمود؟ غربیان در ترجمه آثار علمی فرهنگ اسلامی وسواس ویژه‌ای به خرج داده‌اند. تا سالهای اخیر، که به علت تخصصی شدن رشته‌های مطالعه علوم اجتماعی ترجمه بیشتر آثار مهم اسلامی رواج یافته است، تنها آثاری ترجمه می شد که به مسائل کلی و همیشه معتبر انسانی مربوط می شد نه آنهایی که به مسائل اختصاصی و محلی می پرداخت. مثلاً مقدمه ابن خلدون که به مسئله اساسی و همیشه معتبر ظهور و سقوط تمدنها می پردازد بارها به زبانهای مختلف اروپایی ترجمه و ارزیابی شده است در